

ریشه اصلی غم فاطمه علیها السلام

اصغر طاهرزاده

فهرست

- جایگاه غم فاطمه علیها السلام ۵
- حکومت «دین» یا حکومت «دینداران»؟ ۶
- حکومت خدا در همه حال ۸
- آفات مفیدبودن به جای حق بودن ۱۰
- اسلام از نقش آفرینی باز ایستاد ۱۳
- از تعالی غفلت شد! ۱۵
- تفاوت ائمه شیعه با سایر خلفا ۱۷
- فاطمه علیها السلام میزان است ۱۹
- مکتب فاطمه علیها السلام ۲۴
- مقابله جهان با حاکمیت معصوم ۲۷
- کسی که غم فاطمی دارد، مهمان عرش است ۳۰

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

«السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا مَمْتَحِنَةُ امْتَحَنَكَ اللهُ الَّذِیْ خَلَقَكَ قَبْلَ اَنْ یَّخْلُقَكَ فَوَجَدَكَ
لِمَا امْتَحَنَكَ صَابِرَةً»

«سلام بر تو ای فاطمه علیها السلام ای امتحان شده توسط خالقت، قبل از آن که
خلق شوی! و این که خداوند دید تو در آن امتحان صابر و شکیبایی و از
عهده آن امتحان عظیم بر آمدی.»

فاطمه علیها السلام صبر بزرگی است که توانست در شرایطی پس از رحلت
رسول خدا صلی الله علیه و آله آن امتحان عظیم الهی را به نمایش گذارد و چه خوب در
نشان دادن انحراف و حشتناکی که در صدر اسلام به وجود آمد، موفق شد.

«السَّلَامُ عَلَیْكَ اَیْتُهَا الصِّدِیْقَةُ الشَّهِیْدَةُ»^۱

شهادت فاطمه زهرا، صدیقه طاهره علیها السلام را تسلیت عرض می کنم؛ شهادت
فاطمه ای که امانت خدا و پیامبر خدا در بین مسلمین بود تا آن ها راه
صحیح اسلام را گم نکنند؛ چرا که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «رضایت فاطمه،

^۱ - «مفاتیح»، زیارت حضرت صدیقه طاهره علیها السلام.

رضایت پیامبر خدا و رضایت خود خداست»^۲. پس فاطمه زهرا علیها السلام امانتی گرانقدر بود که امت اسلامی از این امانت بزرگ، آن طور که باید و شاید، نتوانست استفاده کند، و این غم بزرگی است برای دانایان امت اسلام.

موضوع بحث در این رابطه است که ریشه غم فاطمه زهرا علیها السلام چه بود؟ م است که انسان تا غم فاطمه را نشناسد، فاطمی نشده است. البته ممکن است برای زن مظلومه ای گریه کند، ولی با فاطمه علیها السلام هم دل و هم غم شدن، قصه دیگری است، بنابراین تا غم فاطمه علیها السلام را نشناسیم، در عالم فاطمه علیها السلام وارد نشده ایم و تا در عالم فاطمه علیها السلام وارد نشویم، از آن نوری که تمام وجود مبارک فاطمه زهرا علیها السلام را در بر گرفته است استفاده نخواهیم

^۲ - در کتاب بحار الانوار، ج ۲۷، روایت ۹۴ هست که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به سلمان فرمودند: «مَنْ أَحَبَّ فَاطِمَةَ ابْنَتِي فَهُوَ فِي الْجَنَّةِ مَعِي، وَمَنْ أَبْغَضَهَا، فَهُوَ فِي النَّارِ. يَا سَلْمَانَ! حُبُّ فَاطِمَةَ يَنْفَعُ فِي مِائَةِ مَوْطِنٍ، أَيْسَرُ تِلْكَ الْمَوَاطِنِ، الْمَوْتُ وَالْقَبْرُ وَالْمِيزَانُ وَالْمَحْشَرُ وَالصَّرَاطُ وَالْمُحَاسَبَةُ»؛ یعنی ای سلمان! هر کس دخترم فاطمه را دوست بدارد، در بهشت کنار من خواهد بود و هر کس او را دشمن بدارد، در آتش جهنم خواهد بود. ای سلمان! دوستی فاطمه در صد جایگاه به حال انسان سودمند است که راحت ترین این جایگاهها عبارت است از مرگ و قبر و میزان و محشر و صراط و محاسبه. بعد حضرت صلی الله علیه و آله ادامه دادند: «فَمَنْ رَضِيَتْ عَنْهُ ابْنَتِي فَاطِمَةَ، رَضِيَتْ عَنْهُ، وَمَنْ رَضِيَتْ عَنْهُ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ، وَمَنْ غَضِبَتْ عَلَيْهِ فَاطِمَةُ غَضِبَتْ عَلَيْهِ، وَمَنْ غَضِبَتْ عَلَيْهِ غَضِبَ اللهُ عَلَيْهِ. يَا سَلْمَانَ! وَإِلَ لَمَنْ يَظْلِمُهَا وَيَظْلِمُ دُرَيْتَهَا وَشَيْعَتَهَا»؛ یعنی، پس از هر کس که دخترم فاطمه را ضعیف کند، من از او راضی می شوم، و هر کس که من از او خشنود باشم خدا از او خرسند است، و هر کس که فاطمه از او خشمگین باشد، من بر او خشم می کنم، و هر کس که من بر او خشم کنم، خداوند بر او غضب می کند. ای سلمان! وای بر کسی که به فاطمه و فرزندان و شیعیانش ظلم کند.

کرد. فاطمه زهرا علیها السلام مقامی است که برای نزدیک شدن به آن مقام باید با او هم نوا شد، و لازمه هم نوایی با فاطمه زهرا علیها السلام شناخت غم فاطمه علیها السلام است.

جایگاه غم فاطمه علیها السلام

هر کس فاطمه زهرا علیها السلام را بشناسد این نکته برایش روشن است که غم فاطمه علیها السلام، غم از دست دادن فدک نیست؛ این بانوی بزرگ، بزرگ تر از آن است که از دست رفتن فدک او را به ناله و جزع بکشانند. آری؛ فاطمه زهرا علیها السلام فدک را بهانه کرد تا غصب خلافت را که شروع انقطاع از حاکمیت اسلام است، نشان دهد؛ حضرت علیها السلام در آن خطبه غراء در مسجد مدینه، به همه ثابت کرد که خلیفه دارای ضعف هایی است که به هیچ وجه شایسته خلافت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیست.^۳ پس غم فاطمه علیها السلام غم از دست دادن فدک نیست.

نکته بعدی که باید توجه داشت این است که غم فاطمه علیها السلام غم از دست دادن پیامبر صلی الله علیه و آله هم نیست با آن همه بزرگی مصیبتی که رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله خدا برای امت اسلام به همراه داشت! م بزرگ تر از پیامبر صلی الله علیه و آله، کسی نبود که فاطمه علیها السلام با از دست دادن او غمناک شود؛ غم از دست دادن پیامبر صلی الله علیه و آله که نقطه انس فاطمه علیها السلام با خدا بود، غم بزرگی است. ولی غم فاطمه علیها السلام - طبق سخنان دُرر بارش در خطبه مسجد مدینه - غم از دست دادن پدر نیست.

^۳ - برای بررسی نتایج شگفت انگیز خطبه فاطمه زهرا علیها السلام در مسجد مدینه، به سلسله مباحث «بصیرت فاطمه علیها السلام» در شرح خطبه آن حضرت رجوع فرمایید.

نکته دیگری که لازم است به آن دقت داشت این است که غم فاطمه علیها السلام غم از دست دادن حکومت همسرش نیز نیست؛ کسانی که تمام عالم برایشان به اندازهٔ بال مگسی ارزش ندارد، از دست دادن حکومت و امثال حکومت چیزی نیست که برای آن‌ها جزع و فزع به همراه بیاورد. اینجا است که با گذر از همه این حوادث غمبار، هنر بزرگی می‌خواهد تا غم فاطمه علیها السلام را بشناسیم. و شیعهٔ واقعی، شیعه‌ای است که ریشهٔ این غم را بشناسد. اصلاً مگر خطبهٔ فاطمهٔ زهرا علیها السلام در مسجد مدینه به ما اجازه می‌دهد که غم فاطمه علیها السلام را غم از دست دادن فدک و حتی غم از دست دادن پدر و امثال این‌ها بینداریم؟!

حکومت «دین» یا حکومت «دینداران»؟

ریشهٔ غم فاطمه علیها السلام را باید ابتدا در تفاوت بین «حکومت دینداران» با «حکومت دین» جستجو کرد، و چقدر بصیرت بزرگی است، بصیرت فاطمه! و اگر فاطمه نبود، شاید شیعه نمی‌توانست تشخیص دهد که چه فرقی است بین «حکومت مسلمین» با «حکومت اسلام». امروز اگر می‌گوییم ما هم فاطمه علیها السلام را از دست داده‌ایم و هم غم فاطمه علیها السلام را، برای آن است که نمی‌دانیم «حضرت زهرا علیها السلام چه تفاوتی می‌دید بین این که صحابه‌ای به نام ابابکر حاکم باشد و بین این که صحابه‌ای به نام علی علیه السلام حاکم باشد؟! و همه مسئله در همین جاست، چون وقتی ابابکر حاکم است، یک مسلمان حاکم است که به نظر و تشخیص خودش جامعه اسلامی را اداره می‌نماید، همان‌طور که همین کار را کرد، ولی وقتی

علی علیه السلام حاکم است، اسلام حاکم است و این مسئله ظریفی است که اکثر مسلمانان صدر اسلام متوجه نبودند.

آری؛ در این شکی نیست که: علی فقط یک مسلمان خوب نیست، بلکه او انسانی است که دارای مقام عصمت کل است؛ علی یعنی اسلام، ولی ابابکر یعنی یک مسلمان. وقتی که ابابکر حاکم است، انسان‌ها در تحت مدیریت یک فرد مسلم قرار دارند. و وقتی علی علیه السلام حاکم است، انسان‌ها زیر سایه اسلام قرار دارند و آن‌هایی که نتوانستند این مسئله را بفهمند عملاً معنی سخن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را نفهمیدند که فرمودند: «هر جا علی هست، حق همان جا است و هر جا حق هست، علی آن جا است»^۴. م تفکیک این دو حاکمیت بسیار مشکل است. در جامعه امروز هم باید دارای بینش فاطمی بود تا بتوان بین «حاکمیت مسلمانان» با «حاکمیت اسلام» تمایز قائل شد.

در اواخر رژیم شاه که مردم با شاه مقابله می کردند، بعضی از دینداران می گفتند: «شاه مسلمان است، با او چه کار دارید؟! این‌ها اهل نماز و عبادت و دین و حتی حافظ قرآن و انسان‌های متدین بودند و تمام لوازم دینداری را عمل می کردند. حالا با فرض این که شاه واقعاً مسلمان بود، باز هر کس به حکومت شاه مسلمان دیندار، راضی بود، در کنار فاطمه علیها السلام و در داخل فرهنگ فاطمه علیها السلام نبود و سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله را نفهمیده بود که فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ لَيُعْزَبُ لِعُزْبِ فَاطِمَةَ، وَ يَرْضَى لِرِضَاهَا»^۵؛ یعنی خدا به

^۴ - «ینابیع الموده»، ص ۹۱ (نقل از کتاب امام شناسی، ص ۲۲۴).

^۵ - «بحار الانوار»، ج ۴۳، ص ۱۹، روایت ۲.

غضب فاطمه غضبناک و به رضایت او راضی می‌شود. یعنی فاطمه علیها السلام ملاک رضایت و عدم رضایت خدا است و حالا که فاطمه علیها السلام به حکومت شخص مسلمان راضی نیست و باید امام معصوم یا فرهنگ امام معصوم حاکم باشد، پس شیعه او نباید به حاکمیت شخص مسلمان راضی باشد.

«حاکمیت دینداران» با «حاکمیت دین» بسیار فرق می‌کند؛ حکومت اسلامی با اجرای حکم خدا محقق می‌شود؛ به اعتبار دیگر، در حکومت اسلامی «خدا» حاکم است، ولی در حکومت مسلمین «شخص مسلم» و نظرات آن شخص حاکم است.

خیلی دقت کردند که چه کسی را در مقابل حاکمیت معصوم، به‌عنوان خلیفه نصب کنند. م در آن زمان که می‌خواستند فکر و فرهنگی غیر از فرهنگ امام معصوم را حاکم کنند، در بین همه مسلمانان کسی بهتر از ابابکر نبود، او به‌عنوان یک شخص مسلم ظاهراً متدین، مشهور بود. بنا به بعضی تواریخ اولین کسی که در مکه در آن خفقان ابوجهلی و ابوسفیانی قرآن خواند، ابابکر بود! اگر بنا نیست معصوم حاکم باشد، بهتر از ابابکر پیدا نمی‌کردند، یار غار پیامبر صلی الله علیه و آله هم که بود.

حکومت خدا در همه حال

آنچه که شیعه می‌فهمد و بر آن تأکید دارد، این نیست که ابابکر منافق و دروغگو بود و لذا نباید جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله باشد. باید متوجه بود اصلاً سطح اسلام فاطمی با سطح اسلام غیرفاطمی خیلی فرق می‌کند. اسلام فاطمی معتقد است که نباید یک لحظه غیرخدا بر انسان‌ها حاکمیت داشته

باشد و لذا بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله هم حتماً باید امام معصومی که صرفاً حکم خدا را ارائه می‌دهد بر رأس جامعه حکومت کند و در زمان غیبت امام معصوم هم باید فقه آل محمد علیهم السلام بر جامعه حاکم باشد تا در هر صورت خدا حاکم باشد، چراکه خود قرآن فرمود: «فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ»؛ یعنی فقط خدا ولی و سرپرست است. و اسلام غیر فاطمی فکر می‌کند می‌شود غیر خدا بر جامعه حاکم باشد و نهایت این که یک فرد خوب متدینی جامعه اسلامی را مدیریت کند.

در حکومت اسلامی (اسلام فاطمی)، انسان‌ها می‌خواهند بنده خدا باشند و لذا حکومت نفس اماره خود یا هر انسان دیگری را نمی‌خواهند و در حکومت مسلمین (اسلام غیر فاطمی)، حاکمیت، متذکر عبودیت انسان‌ها نیست، بلکه خواست انسان‌ها در صحنه است و میل انسان‌ها است که میدان‌داری می‌کند. نهایتاً این حاکم مسلمان طبق عقلش حکومت می‌کند ولی علی علیه السلام که تمام نفس خود را در خدا ذوب کرده و هیچ خودیتی برای خود نگذاشته، اگر حاکم باشد حکم خدا را حاکم می‌کند تا انسان‌ها در بندگی خدا مستقر شوند و به همین جهت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خبر دادند: «الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَ عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ»^۶ تا ما در جهت استقرار بندگی خود، نظام اجتماعی، سرگردان نباشیم. وقتی علی علیه السلام حاکم است، دیگر فرد حاکم نیست، بلکه حق حاکم است. وقتی غیر علی علیه السلام حاکم است، بهترین انسان هم که باشد، فرد حاکم است و م‌حق حاکم نیست. وقتی

^۶ - سوره شوری، آیه ۹.

^۷ - «ینابیع الموده»، ص ۹۰.

غیر علی علیه السلام حاکم است، تبعیت از حاکم، تبعیت از نظر فرد است. و وقتی علی علیه السلام حاکم است، تبعیت از حاکم، تبعیت از خداست. وقتی ابابکر حاکم است، یک مسلمان حاکم است تا جامعه را با نظرات خود اداره کند. بعد از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، ابابکر بالای منبر رفت و گفت: «رسول اکرم در روش خود از جانب خدا مؤید و به وحی آسمانی مستظهر بود، ولی ما که دستمان از وحی کوتاه است، با اجتهاد خود در اداره امور مسلمین سیر خواهیم کرد، ممکن است به یاری خدا رأی ما مصیب باشد و ممکن است خطا کنیم»^۸. چه کسی چون فاطمه علیها السلام فهمید معنای این حرف چیست؟! فاطمه علیها السلام فهمید معنی این حرف، نفی حاکمیت خدا بر جامعه است. این جاست که حقیقت انسان که بندگی خداست در صحنه اجتماع از بین می رود و آرام آرام حاکمیت نفس اماره همه جای زندگی انسانها را می گیرد و بستر ظهور بنی امیه فراهم می شود.

آفات مفیدبودن به جای حق بودن

در این حالت که ابابکر بخواهد طبق نظر خود عمل کند، دیگر حکومت، حکومت اسلامی نیست، بلکه حکومت مسلمانان است تا بر اساس رأی خودشان جامعه را اداره کنند و لذا هر چیز را با عقل خود مفید تشخیص دادند، حاکم می کنند و اجرا می نمایند. دیگر بحث نمی شود چه چیزی «حق» و چه چیزی باطل است، بلکه بحث در حد مفیدبودن یا مضر بودن کارها است، آن هم در حد تشخیص خود انسانها، و معلوم است که

^۸ - «معنویت شیعه»، علامه طباطبائی «رحمة الله علیه».

در چنین شرایطی چه حقایق بزرگی مورد غفلت قرار می‌گیرد. آیا مردم نمی‌دانستند خداوند چه راهی برای حق و باطل بودن کارها و چیزها از طریق علی علیه السلام برایشان تعیین کرده، یا موضوع را با اهمیت قلمداد نمی‌کردند؟

پس در جواب کسی که می‌گوید: چه ضرری داشت که ابابکر حاکم بود و مگر چقدر فرق می‌کرد اگر علی علیه السلام حاکم بودند، مگر ابابکر کافر بود که این قدر نسبت به حاکمیت وی باید حساسیت نشان داد؟! باید گفت: چیزی نشد، فقط در حاکمیت ابابکر حقیقت در صحنه نبود و گرنه در حکومت ابابکر هم اگر مردم گندم می‌کاشتند، نتیجه می‌گرفتند، امور زندگی را به راحتی انجام می‌دادند، یعنی وقتی ابابکر حاکم است، هیچ ضرری به مفید بودن زندگی از نظر اهداف دنیایی نمی‌خورد. مردمی که می‌خواهند زندگی‌شان صرفاً از نظر عقل خودشان مفید باشد، چه فرقی می‌کند علی علیه السلام حاکم باشد یا ابابکر؟! ولی چیزی که در حاکمیت ابابکر سخت مورد غفلت قرار گرفت، حاکمیت حق بود، و مگر روی این مسئله حساس بودند جز به حاکمیت علی علیه السلام راضی نمی‌شدند. حضرت علی علیه السلام، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را سوار شتر کردند به تک‌تک خانه‌های مردم مدینه سرزدند، همه گفتند: «حیف که شما دیر آمدید، و گرنه ما زودتر با شما بیعت می‌کردیم. ولی دیگر ما با ابابکر بیعت کرده‌ایم.»^۹ برای مردمی که سود و زیان کارها را در همین حدّ می‌دانند چه فرقی می‌کند با ابابکر بیعت کنند یا با علی علیه السلام، آن‌ها چیزی به نام حقیقت برایشان مطرح

^۹ - «کتاب الامامة و السياسة»، ابن قتیبه دینوری، ص ۱۹.

نیست. «مفید بودن» یعنی این که ما بتوانیم زندگی کنیم، نان داشته باشیم، امنیت هم داشته باشیم، با ابابکر هم که می شود به این ها رسید، چه اصراری است که حتماً علی علیه السلام حاکم باشد، شاید به فاطمه زهرا علیها السلام هم نصیحت کرده باشند و یا در دل خود از این همه حساسیت فاطمه علیها السلام نسبت به حذف علی علیه السلام باید تعجب هم کرده باشند و اگر از زبان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نشنیده بودند که فرمودند: «خداوند قلب و جوارح فاطمه را از ایمان و یقین پر کرده»^۱ به انگیزه حق خواهی آن حضرت شک هم می کردند.

فاطمه علیها السلام است که می فهمد وقتی ابابکر حاکم است، «حقیقت» در حد «مفید بودن» تقلیل می یابد و در چنین شرایطی کیست که فاطمی فکر کند و بفهمد آنچه بر مردم حکومت می کند حقیقت نیست؟! مردم عادی می گویند: «چه اشکال دارد؟! مگر چه شده؟! این هم که مسلمان است. شیشه پیله هم که ندارد. کمک ما هم که می کند. خودش هم که از دنیا چیزی نمی خواهد.» و واقعاً کار مشکلی است که بتوان به چنین مردمی فهماند فرقی این است که علی علیه السلام که حاکم باشد، «حقیقت» در صحنه است، ولی ابابکر و عمر که حاکم باشند «فایده» در صحنه است اما حقیقت در صحنه نیست، چرا که کسی که دغدغه «حقیقت» ندارد، علی علیه السلام هم که حاکم نشد چه اشکال دارد؟! ضرر که نکرده است.

آیا می شود به مردم گفت، وقتی علی ای علیه السلام حاکم است که دارای مقام عصمت است و هیچ نظری از خود ندارد و اسلام مجسم است، دیگر

^۱ - قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «إِنَّ ابْنَتِي مَلَأَ اللَّهُ قَلْبَهَا وَ جَوَارِحَهَا إِيمَانًا وَ يَقِينًا»؛ بحار ج ۴۳، ص ۲۹؛

در این حالت اسلام حاکم است نه مسلمان و زندگی انسان به عالم غیب و معنویت وصل می‌شود و بستر بندگی انسان‌ها فراهم می‌گردد و انسان‌ها احساس بی‌ثمری نمی‌کنند؟

فاطمه علیها السلام می‌خواهد بگوید: ای مردم مسلمان! برای حاکمیت، مسلمان بودن خلیفه اصل نیست، شما احتیاج به نوعی از زندگی دارید که برای به دست آوردن آن باید حکم خدا در زندگی شما جاری باشد و لازمه چنین حاکمیتی، حضور انسان معصومی است که بر شما حکمرانی کند. شما اگر بیاید تا صبح قیامت با مردمی که زندگی را گم کرده‌اند بحث کنید، ادله برای شما می‌آورند که «به این دلایل ابابکر هم مسلمان و آدم خوبی بود».

اسلام از نقش‌آفرینی بازایستاد

آری؛ باز عنایت بفرمایید: وقتی علی علیه السلام حاکم است، جامعه با نظرات اسلام اداره می‌شود. و وقتی ابابکر حاکم است، جامعه با نظرات مردم اداره می‌شود، هر چند آن مردم مسلمان باشند. و تشخیص این دو بسیار مشکل است! و دقت‌نداشتن به این دو بسیار خطرناک است! برای عمیق شدن در این موضوع کمی فکر کنید؛ که اگر رأی خدا در جامعه حاکم نباشد، چه می‌شود؟ جز این است که از اسلام یک قالب بدون روح در حرکات و آداب مردم می‌ماند، در حالی که مردم هیچ احساس به ثمر رسیدن از طریق آن اسلام در خود ندارند، وقتی نتوان به عالم غیب و معنویت راه پیدا کرد و آن عالم را سرمایه‌ی حالات قلبی خود نمود،

دنیا دوستی و خودمحموری و خودپسندی، همه و همه در جامعه رونق پیدا می‌کند، متتها با واژه‌های اسلامی و فرق چنین جامعه‌ای با جامعه شرک جاهلیت قبل از اسلام، فقط در تفاوت واژه‌ها و آداب است، بدون هیچ کمال واقعی. پیچشی که در صدر اسلام واقع شد، یک پیچش خیلی ظریف بود؛ به جای این که علی به عنوان مقام عصمت و حقانیت حق حاکم باشد، یک آدم خوب حاکم شده‌است و در واقع اسلام از نقش آفرینی و تأثیرگذاری لازم در جهان باز ایستاد و به واقع سرنوشت تاریخ تغییر کرد و بزرگی این خطر را فاطمه زهرا علیها السلام در خطبه خود در مسجد مدینه به خوبی گوشزد فرمود، و واقعاً کسی که چنین انحراف بزرگی را فهمید، چه غم بزرگی را در جان خود احساس نمود.

پیچشی که در صدر اسلام پیدا شد و از چشم فاطمه پنهان ننماید، هشدار باشی است تا امروز مسلمانان کشور ایران نسبت به انقلاب اسلامی خود توجه پیدا کنند، تا «حکومت اسلامی» به «حکومت مسلمین» تبدیل نشود.

اگر فاطمه علیها السلام نبود، مطمئن باشید شیعه این همه هوشیاری تاریخی را که امروز به چشم می‌خورد نداشت، که تا چنین حدّ از شعور سیاسی خود را بکشاند.

وقتی حکومت حقیقت در صحنه نیست، یعنی وقتی حاکم مجسمه حقیقت نیست، برای اثبات حقانیت خودش مگر جز این است که باید به کمک فتوحات و کشورگشایی‌ها خودش را آبرو بدهد؟! امیرالمؤمنین علیه السلام خودش مجسمه حقیقت است و معنی آبرو: هر چیز

آبرویش را با نزدیک شدن به علی علیه السلام به دست می آورد، اما خلیفه باید برای خود آبرو دست و پا کند. با چه چیزی آبرو دست و پا کند؟ با فتوحات و سلطه و کشورگشایی و امثال این‌ها!

از تعالی غفلت شد!

در حکومت ابابکر به «تعالی انسان‌ها» توجه نشد، چون ابابکر راهی به سوی آسمان نداشت تا بقیه را نیز به سوی تماشای آسمان معنویت دعوت کند و لذا به دنیا دار شدن انسان‌ها توجه شد؛ عده‌ای از صحابه آن قدر پولدار شدند که در هنگام تقسیم ارثشان طلاهایی را که به ارث گذاشته بودند با تبر تکه تکه می کردند!

به جای جهاد، کشورگشایی کردند و خزائن بقیه کشورهای به سوی خزینه کشور اسلامی سرازیر شد! اما آن چیزی که فراموش شد، انسان معنوی بود.

در حکومت ابابکر، آن چیزی عمل می شود که به نظر مسلمین درست بیاید و لذا قاعده «استحسان» در فقه اهل سنت سر بر آورد. «استحسان»؛ یعنی هر چه به نظر ما مفید است باید عمل شود، چون وقتی معصوم در صحنه نیست تا حکم خدا را اعلام کند، نظر و تشخیص مردم ملاک تصمیم گیری می شود.

خالد بن ولید شمشیرزن قدرتمند عرب است و لذا مفید است، خیلی هم مفید است. مالک بن نویره که یک شیعه معتقد به حاکمیت علی علیه السلام است به ابابکر گفت ما و قبیله مان دستور داریم زکات خود را به اهل البیت

پیامبر صلی الله علیه و آله بدھیم، ابابکر خالد بن ولید را فرستاد به بهانه تارک الزکات با او و قبیله او جنگید و او را کشت و همان شب با همسر مالک بن نویره - یک زن مسلمان - همبستر شد!^{۱۱} مالک بن نویره مسلمان است و بر فرض هم که یاغی شده باشد، کدام دین به خالد بن ولید چنین اجازه ای را می دهد؟ نه شیعه این را اجازه می دهد نه سنی. بعضی از مسلمین فریادشان بلند شد که این کار حرام است! به ابابکر گفتند: خالد را باید حدّ بزنی! ابابکر گفت: «شمشیری که در راه خدا به حرکت در می آید، قطعش نمی کنم»، یعنی چه؟ یعنی در حکومت ابابکر اگر نظر خلیفه این است که این حکم خدا مضرّ است می توان انجام نداد، و لذا انجام نمی دهیم؛ چرا؟! چون حکومت و نظر فرد در جامعه جاری است نه حکومت اسلام. در حکومت اسلام، حالا اسلام حاکم است، در حکومت مُسلم این آقا که مسلمان است، حالا تشخیص داده است این کار انجام نشود؛ پس باید انجام نشود، چون نظر خلیفه حاکم است و نه حکم خدا. از این نمونه ها زیاد داریم. عمر را یک ایرانی به نام فیروز کشت، پسر عمر شمشیر کشید و هر ایرانی را که دید کشت. به عثمان گفتند: عمر را یک ایرانی دیگر کشته است، ولی پسرش شروع کرد از دم عده ای از ایرانی های مدینه را تکه تکه کردن! گفتند: باید قصاص کنی و او را بکشی، در جواب گفت: «دیروز پدرش کشته شده است، امروز پسر را بکشیم؟!». نظر آقای خلیفه این است که این کار را نکنیم. حالا هر چه خدا گفته است که گفته است، ایشان مصلحت

۱۱ - «امام شناسی»، آیت الله سید محمد حسین حسینی تهرانی، ج ۲، ۶۳ (نقل از تاریخ یعقوبی،

نمی بینند و عملاً مردم از حاکمیت اسلام در شریان های نظام اجتماعی شان محروم شدند نظر خلیفه این است که چون پدرش کشته شده، دیگر صلاح نیست پسر را بر اساس حکم خدا بکشد. حالا عدّه های مسلمان بی گناه بدست او کشته شدند، که بشوند، نظر خلیفه نیست که حدّ الهی جاری شود. در حالی که در حکومت اسلامی که علی علیه السلام حاکم باشد، اسلام حاکم است نه نظر شخصی خلیفه، زیرا علی علیه السلام به عنوان امام معصوم از خودش، «خود»ی نمانده است، او مجسمه اسلام است و همه مسلمانان از شیعه و سنی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیده بودند که حضرت در مورد علی علیه السلام فرمود: «طَاعَةُ عَلِيٍّ طَاعَتِي، وَ طَاعَتِي طَاعَةُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ»؛^{۱۲} یعنی پیروی از علی علیه السلام پیروی از من است و پیروی از من، پیروی از خدای عزّوجل است. و این روایت نشان می دهد که علی علیه السلام فانی در حق است و اراده و فرمان او در واقع همان فرمان حق است برای بندگان.

تفاوت ائمه شیعه با سایر خلفا

تفاوت مبنایی ائمه شیعه علیهم السلام با سایر خلفا - چه بد، چه خوب- در همین فهم و فرهنگ فاطمه زهرا علیها السلام نهفته است. ما خلیفه به ظاهر خوب هم داشته ایم، عمر بن عبدالعزیز ظاهراً آدم خوبی است، و سعی هم دارد به مردم خدمت کند ولی به جای این که حاکمیت بر جامعه را به عهده امام معصوم بگذارد تا حق حاکم شود، خودش حکومت را به دست می گیرد. وقتی که مُرد، امام معصوم می فرمایند: در حالی که مردم زمین برای او

^{۱۲} - «امام شناسی»، آیت الله تهرانی «رحمة الله علیه»، ج ۱، ص ۲۲۹، نقل از موفق بن احمد خوارزمی.

گریه می کنند، ملائکه آسمان لعنتش می کنند! چرا یابن رسول الله؟ برای این که این مسلم خوبی است و در آن حالت، یک فرد بر جامعه اسلامی حاکم است، و نه فرمان خدا.

شیعه معتقد است همیشه باید امام معصوم حکومت کند، حتی در زمان غیبت. از نظر شیعه هیچ وقت بر جامعه - چه در زمان غیبت، چه در زمان ظهور- «فرد» نباید حکومت کند.

عرض کردم؛ «ولایت فقیه» هم یعنی «حکومت معصوم». «فقیه» یعنی کسی که به عنوان مجتهد تلاش می کند حکم خدا و پیغمبر و امام را از متون دینی به دست آورد و حاکم کند، نه حکم خودش را. ما که حکم خودش را نمی خواهیم. اصلاً چرا شما شیعیان می خواهید یک فقیه بیاید حکومت کند و نه یک دکترای حقوق سیاسی؟! برای این که «فقیه» یعنی کسی که توان کشف حکم خدا و معصوم را دارد. وقتی شما به جهت درمان بیماری تان به یک پزشک رجوع می کنید، در واقع به علم پزشکی رجوع کرده اید، نه به شخص خاص، وقتی شما حکومت فقیه دارید، رجوع به فقه شیعه کرده اید، نه رجوع به نظر یک شخص. شیعه می گوید: ما نمی توانیم بپذیریم، حتی یک ساعت غیر معصوم بر ما حکومت کند، چون غیر معصوم، فرد است. فرد خوبش هم، فرد است. ولی عرض شد که معصوم، فرد نیست؛ معصوم، نمایش اراده حق است در بین مردم. و این است که اگر ملاحظه بفرمایید تفاوت مبنایی بین ائمه شیعه علیهم السلام و سایر خلفا هست. ائمه شیعه مگر چه می گویند که این قدر خلفاء از دست آنها عصبانی اند و فرمان به شهادت آنها می دهند؟ ائمه شیعه فرزندان فکری

فاطمه علیها السلام هستند؛ «فکر فاطمه» یعنی، هر که می‌خواهی باش، ابابکر باشی یا غیر ابابکر، اگر علی علیه السلام حاکم نباشد، همه چیز از دست رفته‌است، آری همه چیز، هر چند به ظاهر به فتوحاتی بزرگ دست یابیم، چون راه انسان‌ها به سوی آسمان با حذف علی علیه السلام از صحنه حکومت، بسته شد، به هیچ چیز دست نیافتیم. و معلوم است چنین طرز فکری برای خلفای جور، قابل تحمل نیست و حکم به قتل ائمه معصومین علیهم السلام را می‌دهند.

فاطمه علیها السلام میزان است

هر کس که نمی‌فهمد با حاکمیت ابابکر همه چیز از دست رفته‌است، فاطمی نیست. و هر کس که فاطمی نیست، در صحنه نمایش حجّت بالغه حق و باطل، باطل را انتخاب کرده‌است، چراکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مورد فاطمه زهرا علیها السلام فرمود: «فَمَنْ أَذَاهَا فَقَدْ أَذَانِي، وَمَنْ أَذَانِي فَقَدْ أَذَى اللَّهِ»^{۱۳}؛ یعنی هر کس او را آزار دهد، مرا آزار داده است و هر کس مرا آزار دهد، خدا را آزار داده است. پس طبق این حدیث «فاطمه علیها السلام میزان است»، چراکه او ملاک رضایت خدا و رسول خدا است و چنین کسی به حاکمیت ابابکر اعتراض می‌کند و این اعتراض یک فرهنگ است تا همه بدانند آن کسی که ملاک رضایت خدا و رسول خدا است، به حاکمیت غیر حاکمیت امام معصوم راضی نیست. ائمه ما یک حرف داشتند، و آن این که باید حق حاکم باشد، حق هم در قلب معصوم است. برای همین خلفاء هیچ امامی را نمی‌توانستند تحمل کنند.

ای کاش ما شیعیان می دانستیم شیعه یعنی چه! ای کاش می دانستیم امروز دنیا همان طرز تفکری را دنبال می کند که ابابکر را در مقابل علی علیه السلام قرار داد و جهان سیاست خوب می داند که شیعه سخنی دیگر دارد و لذا با تمام وجود در حذف شیعه تلاش می کند و آن طرف هم شیعه می داند که تنها راه نجات از هلاکت پیروی از راهی است که فاطمه زهرا علیها السلام نشان داد و گرنه ما هم به همان سرنوشت هلاکت باری گرفتار می شویم که جهان امروز گرفتار آن است و این است معنی آن سخن معصوم که فرمود: فاطمه محبین خود را از آتش نجات می دهد^{۱۴}، آیا آتشی سهمگین تر از آتشی که امروز جهان گرفتار آن است وجود دارد؟! آتش حاکمیت باطل. و به همین جهت هم شما هر کاری بکنید حاکمان دنیا با شما سازگار نخواهند شد؛ چون دنیا با شما اختلاف زیربنائی دارد؛ شما می گوید: «باید معصوم حاکم باشد»، دنیا می گوید: «بشر باید حاکم باشد»، چطوری شما با هم می سازید؟! ای شیعیان جهان! شما باید حرف حق تان را محکم بگیرید و دنیا را تسلیم خودتان نکنید. شما یک حرف حقی دارید که دنیای گرفتار نفس امّارة حاکمان، پذیرای آن نیست، یا باید از شیعه بودنمان دست برداریم، که بدا به حالمان! یا باید بر سر حرف حق خود بایستیم و سرنوشت خود را از سرنوشت هلاکت بار و پوچ نظام های سیاسی موجود جهان جدا کنیم.

۱۴ - قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «أَمَا سُمِّيتُ فَاطِمَةَ لِأَنَّ اللَّهَ فَطَمَهَا وَ مُجِيبَهَا عَنِ النَّارِ»؛ یعنی خداوند

نام فاطمه را فاطمه نهاد، زیرا خداوند او را و دوستان او را از آتش جدا می کند. (کنز العمال،

چه خوب و زیبا است شیعه بودن و این همه زنده بودن! شیعه، در فرهنگ فاطمه زهرا علیها السلام، متوجه شد که باید همواره امامی معصوم بر همه اموراتش حاکم باشد تا زندگی اش از پوچی و سیاهی زمینی بودن نجات یابد و به آسمان وسیع معنویت وصل شود. تجربه هم در صدر اسلام نشان داد؛ مسلمان ها بدون توجه به پیام غدیر آمدند و به نظر خودشان بهترین آدم یعنی ابابکر را حاکم کردند. نتیجه اش این شد که خود عمر گفت: «إِنَّ بَيْعَةَ أَبِي بَكْرٍ فَلْتَةٌ فَقَدْ كَانَتْ كَذَلِكَ غَيْرَ أَنَّ اللَّهَ وَقَى شَرَّهَا»^{۱۵}؛ یعنی بیعت با ابابکر یک اشتباه بود، خدا ما را از شر آن درامان دارد. فرق نمی کرد؛ هر کسی و هر جریانی غیر امام معصوم را انتخاب می کردند، همین طور می شد. بعدش هم وقتی که عثمان انتخاب شد، عایشه گفت: «أُقْتُلُوا نَعْتِلًا فَقَدْ كَفَرَّ»^{۱۶}؛ یعنی این شغال پیر را بکشید که کافر شده. و امروز هم همین طور است که حزب ها و دولت ها یکی پس از دیگری به جان هم می افتند و همدیگر را محکوم می کنند، آری درست است که همدیگر را محکوم کنند، چون به واقع محکوم اند، ولی باید راه اصلی را که حاکمیت امام معصوم است، پیدا کنند.

در تمام طول تاریخ و در همه زمین تجربه نشان داده وقتی که اسلام حاکم نباشد، جامعه ها و حاکمیت ها نتیجه نمی گیرند. و وقتی که معصوم حاکم نباشد، اسلام حاکم نیست و لذا جامعه از برکات فراوان اسلام محروم است.

^{۱۵} - «تاریخ طبری»، ج ۲، ص ۴۴۲.

^{۱۶} - «کامل ابن اثیر»، ج ۳، ص ۲۰۶.

به ظاهر بهتر از ابوبکر که پیدا نمی کردند تا حاکم کنند. اصلاً خوبیِ تاریخ همین است که به ما نشان می دهد، گشتند یک نفر انسان را که به نظرشان «خوب» بود انتخاب کردند، ولی معصوم را انتخاب نکردند. نتیجه اش آن شد که خودشان پشیمان شدند.

و در اثر بیداری نسبت به همین سرنوشت هاست که برای شیعه حَتّی حکومت انسان های خوب، اگر معصوم نباشد پذیرفتنی نیست و شیعه در زمان غیبت هم به سخن و روش معصوم می اندیشد، و کسی را پیروی می کند که می تواند سخن معصوم را بشناسد و حاکم کند.

شیعه دنبال حقیقت است. و چون دنبال حقیقت است، حتماً دنبال حاکمیت امام معصوم است. و هیچ حاکمیتی جز امام معصوم نمی تواند روح شیعه را راضی کند.

در مقدمه بحث عرض کردم که باید غم فاطمی را شناخت، إن شاء الله تا این جا کمی روشن مشخص شد که هیچ غمی بالاتر از این غم نیست که در نظام اجتماعی مسلمانان، غیر اسلام حاکم باشد.

خدا هدیه بزرگی به نام اسلامی که می تواند در نظام اجتماعی، سیاسی مسلمانان حاکم باشد، به ما داده است. در اسلام باید بر اساس حکم خدا به زناکار و مشروب خوار حدّ بزنند، قاتل را باید قصاص کنند. پس وقتی بخواهند این دستورات خداوند را اجراء کنند، باید قدرت داشته باشند. وقتی بخواهند قدرت داشته باشند، باید حکومت دست اسلام باشد. به همین جهت هم وقتی که پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه تشریف آوردند، حکومت را دست گرفتند. و عرض شد اگر اسلام حاکم نباشد، هر کسی با هر فکری

حاکم باشد، بشر هیچ نتیجه‌ای از زندگی خود نمی‌گیرد، چون رابطه‌اش با عالم معنویت قطع می‌شود.

نظام‌های سیاسی حاکم در جوامع امروز دنیا نشانه‌دوری از حاکمیت حکم خدا است، آیا زندگی از این بدتر می‌شود که امروز در سرتاسر دنیا حاکم است؟ مشکل ما این است که چون بهترین را نمی‌شناسیم بدترین را پذیرفته‌ایم! آیا بدتر از این می‌شود که امروز در دنیا هست؟! هر قدر هم که جلوتر برود، بدتر است. یک سر به اروپا بزنید ببینید چگونه مردم در بدترین نوع زندگی به سر می‌برند، یک نوع راضی شدن به نان خوردن و نمردن! شما به من بگو بینم: الآن مردم دنیا به چه چیز راضی‌اند؟ چه امیدی دارند؟! جز این که نمیرند و بخورند، و بخورند و نمیرند؟! مگر خود بشر از این وضع راضی است؟! آیا یک نفر آمریکایی و اروپایی از این زندگی اش راضی است؟ مگر می‌شود آدم راضی باشد که بخورد که نمیرد و نمیرد که بخورد؟! چنین آدمی دق کرده‌است! شما علت این که می‌بینید این همه آمار مرگ و آمار خودکشی در دنیا بالاست، برای این است که بشر نمی‌تواند بدون حقیقت زنده باشد. وقتی روان‌کاوی کنید می‌بینید غم عالم درون سینه‌شان است! اگر می‌شد ما مردم دنیا را روان‌کاوی کنیم، نارضایتی‌های بشر امروز را می‌دیدیم.

شما به من بگو: امروزه مردم ما عمق دل‌شان زنده‌تر و شادتر است یا وقتی که جنگ بود و ده‌ها و صدها شهید می‌آوردند، خودتان می‌دانید؛ دل انسان، به «حقیقت» زنده است نه به شکم پر. ما آدمیم، ما که حیوان نیستیم. اروپایی‌ها هم آدم‌اند! فرقی این است که شیعه حقیقت را

می‌شناسد و پای آن می‌ایستد، ولی مردم دنیا آن را گم کرده‌اند. و آلا همه مردم فطرت دارند، برای همین هم وقتی که امام زمان علیه السلام آمدند، امید ما به این که جهان غیرمسلمان به شدت به امام بگروند، کم نیست. آثارش را می‌توان دید.

مکتب فاطمه علیها السلام

آری؛ پس روشن شد هیچ غمی بالاتر از این غم نیست که اسلام حاکم نباشد و مکتب فاطمه علیها السلام متذکر این نکته است.

واقعاً خواهران و برادران روی این موضوع فکر کنید. ببینید: اگر اسلام حاکم نباشد، دنیا چه می‌شود؟ همچنان که می‌بینید، و بعد به حاکمیت امام معصوم در سطح جهان بیندیشید اگر شیعه زنده است، برای این است که امید به آینده‌ای دارد که اسلام در سطح جهان حاکم می‌باشد و از روزی هم که ولایت فقیه در نظام اجتماعی، سیاسی کشور ظاهر شد تا حدی گمشده‌اش را در زمان غیبت امام زمان علیه السلام پیدا کرده‌است، هر چند که دشمنان به شدت تلاش می‌کنند که این هدیه خدا را در کام مردم تلخ کنند تا از آن دست بردارند. یعنی دشمن، زندگی زیر سایه انقلاب اسلامی را به شدت سخت می‌کند تا ما از ولایت فقیه‌مان که به آن زنده بوده‌ایم، دست برداریم. حالا بفرض نعوذ بالله ولایت فقیه برود، ما از فردا دوباره مبارزه می‌کنیم برای این که بیاید، ما زنده‌ایم به حاکمیت اسلام، چرا که پدر من و شما و پدر بزرگ من و شما زنده‌اند به تشیع و تشیع بدون حاکمیت امام معصوم در زمان امام و حاکمیت فقه آل محمد علیهم السلام در زمان غیبت،

تشیع نیست، شیعه آموخته است هیچ غمی بالاتر از این غم نیست که اسلام حاکم نباشد، چون شاگرد مکتب فاطمه علیها السلام است.

فاطمه زهرا علیها السلام پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله ملاحظه کرد: وای! دیگر اسلام حاکم نیست و اینجا بود که فهمید دیگر جای سکوت نیست و باید جبهه‌ای را مقابل این توطئه بزرگ بگشاید، جبهه‌ای که از آن زمان تا حال گشوده شده است تا این که امام زمان علیه السلام تشریف بیاورند و اعلام کنند: «وَفِي آيَةِ رَسُولِ اللَّهِ لِي أَسْوَأُ حَسَنَةً»^{۱۷}؛ یعنی حجّت و الگوی من فاطمه دختر حضرت محمد صلی الله علیه و آله است.

امروز هم مثل دوران گذشته تاریخ، در دنیا حاکم خوب و حاکم بد داریم، ولی چون اسلام حاکم نیست انسان‌ها در اجتماع خود شرایط متعالی شدن را نمی‌شناسند و به شدت زمینی شده‌اند.

خوب بودن در یک نظام اجتماعی یک امر فردی نیست که هر کس فکر کند، ما در زمان شاه نماز می‌خواندیم و حالا هم نماز می‌خوانیم، چنین کسی با چنین فکری از فرهنگ فاطمه علیها السلام غافل شده است، چون نسبت به حاکمیت اسلام حساس نیست، چنین کسی باید بداند نماز فاطمی نمی‌خواند. و آن کس که نماز فاطمی نخواند، به واقع نماز نخوانده است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «فاطمه میزان است»، و لذا ما را متوجه کردند که حساسیت فاطمی داشتن شرط دینداری است. یک وقت است که شما در زمان شاه زندگی می‌کنید و در این فکر هستید که «حکومت، اسلامی بشود.» و با این فکر نماز می‌خوانید، این نماز فاطمی است. اما یک وقت

اصلاً کاری ندارید که «ابابکر حاکم است یا علی علیه السلام حاکم است؟»؛ می‌گویید: «ما که نمازمان را می‌خوانیم»، باید بدانید شما با چنین طرز فکری در خط ابابکر قرار دارید. روایت داریم: اگر کسی شب خوابید و به فکر حاکمیت اسلامی نبود و مُرد، «ماتَ فی شُعبَةٍ مِنْ نِفاقٍ!»؛ یعنی منافق مُرده است. چقدر این روایت عجیب است! یعنی چنین کسی اسلامش دروغی است، چون خوب بودنِ فردی مقصد پیامبر صلی الله علیه و آله نبود، بلکه باید نظام اجتماعی بر اساس اسلام اداره شود. و فاطمه علیها السلام این را خوب تشخیص داد و طبق وظیفه اسلامی فرمود: باید بر جامعه اسلامی امام معصوم حاکم باشد، تا اسلام به آنچه که بناست مردم را برساند، برساند. مردم وقتی که اسلام حاکم نباشد مژه اسلام را نمی‌چشند. خوب شدنِ فردی کجا و فضای الهی داشتنِ محیط زندگی کجا! در فضای اجتماعی اسلامی است که اسلام توانایی‌های خود را نشان می‌دهد.

اسلام آنگاه که در همه شریان‌های جامعه حضور فعال داشته باشد، چیزی دیگری است. یک‌ذره مزه‌اش را شما در نظام اسلامی به‌خصوص در اوائل انقلاب و تا حدی هم در دوران دفاع مقدس چشیدید. و واقعاً هنوز به لطف الهی آن نور فاطمی در جامعه ما هست، از خدا بخواهید که این نور تقویت شود. مردم ما از این جهت که باید حاکمیت اسلامی را حفظ کرد خیلی باشعورند و گرنه مردم از بعضی اجرائیات که خیلی دارند اذیت می‌شوند! اما آن چیست که این مردم را هنوز بر سر حفظ این نظام، این‌طور محکم نگه داشته‌است؟ برای این که می‌فهمند آخرش از این طریق است که باید به جایی برسند؛ یعنی از طریق حاکمیت اسلامی.

وقتی متوجه شویم استعداد‌های عظیم انسانی فقط در حاکمیت اسلام است که به ثمر می‌رسد، خواهیم فهمید فاطمه علیها السلام چرا این چنین نگران است که جریان حاکمیت از مسیر خود دور شد.

امام رضا علیه السلام در رابطه با این که اگر امام معصوم بر جامعه حاکم شود تمام برکات مادی و معنوی در شخصیت انسان‌ها، و در جامعه، تجلی می‌کند، می‌فرماید:

«امام خورشیدی است تابان که نورش عالم را فرا می‌گیرد و خودش در افق است به نحوی که دست‌ها و دیدگان به او نرسد... ستاره‌ای است راهنما در شدت تاریکی‌ها... امام آب گوارای زمان تشنگی و راهبر به سوی هدایت و نجات‌بخش از هلاکت است»^{۱۸}

در واقع اگر ما بتوانیم فرهنگ شیعه را به جهان برسانیم، حتماً جهان جذب آن می‌شود و به همین دلیل است که حاکمان ستمگر با انواع تهمت‌ها نمی‌گذارند. شما ببینید اصلاً زبان فهم فرهنگ دینی در غوغای تبلیغات دنیایی غربی گم شده است. ما در این قضیه باید خیلی کار کنیم و اگر تلاش کنیم نتایج فوق‌العاده‌ای می‌گیریم.

مقابله جهان با حاکمیت معصوم

اساسی‌ترین مشکل جهان امروز، دوری از حاکمیت حکم خدا توسط امام معصوم است و تمام نگرانی حاکمان ظالم و جهان‌ستکاری از همین است که خدا حکومت کند و همه حرف ما هم این است که باید نظام

^{۱۸} - «اصول کافی»، باب فی افضل الامام و صفاته.

سیاسی، اجتماعی جامعه، اسلامی بشود، نظام اسلامی ای که به قول امام خمینی «رحمة الله علیه» ما فعلاً در ابتدای آن هستیم؛ ما امروزه فقط در حدّ حاکمیت فقیه کار را شروع کرده ایم، تازه هنوز نتوانسته ایم آن را آن طور که حقّ مطلب است معنی و پیاده کنیم، چطوری باید مردم ما که این قضیه را هنوز به تمام معنی نگرفته اند بفهمند؟ به نظر من از طریق اشک های فاطمه علیها السلام می شود مردم را به آگاهی واقعی رساند. دشمن هم فعال است تا نگذارد مسئله درست روشن شود، همان طور که در صدر اسلام تلاش کردند اشک های فاطمه علیها السلام را طوری دیگر تفسیر کنند. دشمن در دل نظام اداری و اجرایی ما به تمامه دارد تلاش می کند تا مردم مزه ولایت فقیه را نچشند! به راحتی جای پای دشمن را می توان دید؛ که نگذارند ما بفهمیم «چه کرده ایم؟». ملت ما به نور فاطمه علیها السلام یک کار بزرگی کرده اند! کاری خیلی بزرگ!! به طوری که تمام معادلات دنیای ظلم را به هم زد و آب در لانه استکبار انداخت، و لذا تمام تلاش دنیای ظلم آن است که نگذارد مردم فاطمی ما بفهمند چه کردند. زمانی که «تاچر» نخست وزیر کشور انگلستان بود و «ژیسکاردستن» هم رئیس جمهور فرانسه، «کارتر» هم رئیس جمهور آمریکا بود، این ها در سال ۱۳۵۸ در «ونیز» یک جلسه ای گذاشتند؛ که بررسی کنند به قول خودشان ایرانی ها می خواهند چه کار کنند؟ بعد که فهمیدند ما می خواهیم حکومت اسلامی به معنی حاکمیت فقه آل محمد علیهم السلام تشکیل بدهیم و نه حکومت یک آدم مسلم، سخت نگران شدند، اول فکرمی کردند ما آقای مهندس بازرگان رئیس دولت موقت را به عنوان حاکم کشور اسلامی منصوب کرده ایم تا بر اساس

اندیشه خودش کشور را اداره کند و نگران این موضوع هم نبودند، نمی‌دانستند در نظام ولایت فقیه، امثال آقای مهندس بازرگان یا هر رئیس دولت دیگری، یک کارگزار است، تصورشان این بود که: امام خمینی «رحمة الله علیه» می‌روند قم می‌نشینند و وارد سیاست هم نمی‌شوند. «سولیوان» سفیر آمریکا در ایران در زمان شاه گفته بود: امام خمینی «رحمة الله علیه» هم مثل «مهاتما گاندی» است؛ یک مرد خوبی است، شما صبر کنید، بازرگان و امثال او سر کار می‌آیند، امام خمینی «رحمة الله علیه» هم می‌رود درسش را می‌دهد. این‌ها چون اول فکرشان نسبت به حاکمیت نظام اسلامی ایران این بود، سخت نگرفتند و وقتی انقلاب شد ما را بمب‌باران نکردند. بعد یک‌مرتبه متوجه شدند که: «اسلام بناست سر کار بیاید نه یک آدم خوب!»، و لذا طرح جنگ و کودتای پادگان «نوژه» توسط کارتر و ژیسکاردستن و تاجر برای ما ریخته شد! شما مدافعات آقای «رُکنی»، آن افسر کودتاچی را بخوانید؛ می‌گوید که: جریان چه بود؟ حتی بنا بود ترکیه و عراق و پاکستان با همدیگر به ما حمله کنند. بختیار گفته بود: ما با کودتا مسأله را حل می‌کنیم، دیگر احتیاج به جنگ نیست. کودتا که موفق نشد، سریعاً صدام وارد عمل شد. عرض بنده این است که عزیزان بفهمید که چه دارید؛ «فاطمه» ای دارید که اگر از راهنمایی‌های آن حضرت استفاده کنید، قدرت مقابله با ظلم جهانی را نیز پیدا می‌کنید، «فاطمه» یعنی دغدغه حاکمیت اسلام.

شما به این روزنامه‌ها و رادیوهای دنیای استکباری توجه کنید، ببینید ما را از چه چیزی می‌خواهند منصرف کنند، حاضرند ما نماز بخوانیم، توسعه

و تکنولوژی داشته باشیم، حتی انرژی هسته‌ای داشته باشیم، حاضرند همه چیز به ما بدهند تا از «اندونزی» و «هنگ کنگ» و «ژاپن» هم پیشرفته‌تر بشویم، همه این‌ها را حاضرند به ما بدهند، منتها در ازای این چیزها، یک چیز باید ما نخواهیم و آن «حاکمیت اسلام» است. حاضرند هر آدم خوبی رئیس جمهور کشور ما شود، اما ما نگوئیم: «اسلام، حاکم است»، بگوئید: «این آقا حاکم است» بعد خود آن‌ها می‌آیند با او مشورت می‌کنند که «حالا که شما حاکم اید، به جای این که این کار را بکنید، کار دیگری انجام دهید». اگر «آدم» و «طرز فکر آدم»، حاکم باشد، آمریکا خطش را می‌دهد، هر کس می‌خواهد باشد. اما اگر فقیه حاکم باشد، و به تعبیر صحیح‌تر، «فقه» حاکم است. دیگر نظر این و آن مطرح نیست و فاطمه‌زهره علیها السلام همه این‌ها را خوب می‌داند و امام خمینی «رحمه‌الله‌علیه» این فرزند فاطمه‌زهره علیها السلام خوب متوجه بود که فرمود: پشتیبان ولایت فقیه باشید تا مملکتان آسیب نبیند، چون در چنین شرایطی ملاک ارزیابی‌ها سخن معصوم است و نه نظر این و آن.

کسی که غم فاطمی دارد، مهمان عرش است

آخرین فراز از صحبت من این است که وقتی اسلام حاکم باشد، انسان به ثمر می‌رسد. چون انسان ابعاد متکثر و وسیعی دارد که برای به‌ثمر رسیدن آن ابعاد، باید اسلام در همه ابعادش در زندگی انسان پیاده شود و یکی از ابعاد انسان‌ها در رابطه با اجتماع و روابط اجتماعی به ثمر می‌رسد و لذا اگر اجتماعی اسلامی نباشد این ابعاد معطل می‌ماند و رشد حقیقی

نخواهد کرد و به همین جهت اهل‌البيت علیهم السلام تلاش داشتند تا برای هدایت همه‌جانبه انسان‌ها حاکمیت را در اختیار گیرند، این حرف‌های فردگرا یا نه و صوفی‌گرایانه، روش اهل‌البيت نیست، حتی امام صادق علیه السلام به عمر بن حنظله می‌فرماید: شما حق ندارید برای رفع مشاجرات خود به قضاتی رجوع کنید که خلفاء تعیین کرده‌اند و اگر به آن‌ها رجوع کنید به طاغوت رجوع کرده‌اید.^{۱۹} و مطمئن باشید اگر بنا را بر این گذاشتید که اسلام را در همه ابعاد بپذیرید و لذا سعی در حاکمیت اسلام در نظام سیاسی اجتماعی خود کردید، در نتیجه چنین تصمیمی، روح و روحیه‌تان وسعت دیگری پیدا می‌کند و می‌بینید راحت‌تر می‌توانید با حقیقت اسلام ارتباط پیدا کنید و نزدیکی شما به ائمه معصومین علیهم السلام بیشتر خواهد شد و روی هم رفته روحیه‌ای بزرگ و جهانی در شما به وجود می‌آید و از الهاماتی در راستای اسلامی به وسعت هدایت بشریت، برخوردار خواهید شد که نمونه آن را در شخص امام خمینی «رحمة الله علیه» ملاحظه می‌کنید، آیا شما امام خمینی «رحمة الله علیه» را به اهل‌البيت نزدیک‌تر از بقیه نمی‌بینید؟! چون خود خداوند وعده داد: «وَ لَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ»^{۲۰}؛ یعنی هر کس خدا را یاری کرد، خدا او را یاری می‌کند و یاری کردن خداوند به معنی تحقق اراده خداست در حاکمیت حکم خدا در جامعه.

شیعه‌ای که با فاطمه علیها السلام هم‌غم شد، یک شعوری پیدا می‌کند به اندازه شعور امام خمینی «رحمة الله علیه». شما امام خمینی «رحمة الله علیه» را ببینید. یکی از

^{۱۹} - رجوع کنید به مقوله عمر بن حنظله، و سائل الشیعه، ج ۸ ص ۹۹.

^{۲۰} - سوره حج، آیه ۴۰.

بزرگان فلسفه و عرفان^{۲۱} در رابطه با ایشان می‌فرماید: کتاب‌های امام خمینی «رحمة‌الله‌علیه» را باید در زمان مناسب سطر سطرش را شرح داد؛ تا معلوم شود او در عرفان چه مرد بزرگی است، در فقه نیز وسعت خاصی دارند، آیت‌الله مهدوی کنی می‌فرمودند: ما در یک مسأله فقهی مانده بودیم، خدمت امام «رحمة‌الله‌علیه» آن را طرح کردیم، امام با یک کلمه حلش کردند! آیت‌الله کنی در فقه و فلسفه آدم کمی نیستند، وقتی ایشان در مسئله فقهی امام خمینی «رحمة‌الله‌علیه» را تجلیل کنند، معلوم است امام وسعت خاصی در فقه دارند، حالا در مسائل تفسیر و سیاست که جایگاه ایشان معلوم است چه جایگاه بزرگی است، عرض بنده این است که این وسعت در ایشان را باید به جهت داشتن غم فاطمی جستجو کرد. غم فاطمه علیها السلام - به همین معنا که عرض کردم - یک شعوری به ما می‌دهد که همه ابعاد انسان را مورد نظر قرار دهیم و اسلام را به وسعت همه ابعاد انسان بشناسیم و به آن تکیه کنیم. بنده به تجربه این نکته را لمس کرده‌ام استادهایی که دین‌شان با «حکومت اسلام» گره خورده است، اصلاً یک چیز دیگرند! یک نور دیگری دارند! آسمان معنویت را به زمین وصل کرده‌اند و در واقع در اندیشه و عمل خود مهمان عرش‌اند، مثل فاطمه زهرا علیها السلام. اما آن‌هایی که فقط خوبند، آزارشان هم به هیچ کس نمی‌رسد و جهان‌بینی‌شان محدود به اعمال فردی‌شان است، اصلاً نمی‌فهمند که اسلام آمریکایی یعنی چه؛

^{۲۱} - سید جلال‌الدین آشتیانی در شرحی که بر کتاب دعای سحر امام خمینی «رحمة‌الله‌علیه»

اسلام‌شان با حاکمیت آمریکا بر جهان، کنار می‌آید! من نمی‌گویم: «جهنم می‌روند»، اما مهمان عرش نمی‌شوند. حرف من همین بود.

حرف من تمام شد ولی شناخت فاطمه زهرا علیها السلام تمام نشد، فقط یک کلمه یادتان نرود؛ فاطمه علیها السلام امانت خدا روی زمین بود و به این امانت خیلی جفا شد! نفهمیدند چه بلایی بر سر خود و بر سر بشریت آوردند، راستی سیلی به صورت چه کسی زدند. کتب شیعه از صدر اسلام و قرن اوّل مثل کتاب «سُلیم بن قیس» مملوّ است از ذکر مصائب فاطمه زهرا علیها السلام، همه اتفاق نظر دارند بر این‌که: «إِنَّهَا بَعْدَ رَحْلَةِ أَبِيهَا الْمُصْطَفَى ضَرَبَ الظَّالِمُونَ وَجْهَهَا، وَلَطَمُوا خَدَّهَا، حَتَّى إِحْمَرَّتْ عَيْنُهَا وَتَنَاطَرَ قُرْطُهَا وَ عَصِرَتْ بِالْبَابِ حَتَّى كُسِرَ ضِلْعُهَا وَأَسْقَطَتْ جَنِينُهَا وَمَاتَتْ وَفِي عَضُدِهَا كَالدُّمْلُجِ»^{۲۲} یعنی بعد از رحلت پدرش حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله سیلی به صورت او زدند، گونه‌های او را مجروح کردند به طوری که چشم‌هایش قرمز شد و گوشواره‌هایش فروریخت، فشار داده شد در میان در، تا آن‌که پهلویش شکست و فرزندش سقط شد و در حالی از این دنیا رفت که بازویش چون بازو بند ورم کرده بود.^{۲۳}

^{۲۲} - رجوع کنید به کتاب جنت‌المأوی، ص ۱۵۶، از شیخ محمدحسین آل کاشف‌الغطاء.

^{۲۳} - دکتر عبدالفتاح عبدالمقصود در جلد اول کتاب امام علی علیه السلام ص ۳۴۲ می‌نویسد: «فاطمه به سلمی گفت: بستر مرا در وسط خانه بگستران» و در ادامه گفت: در این ساعت روح از بدنم مفارقت می‌کند، شستشو کرده‌ام، دیگر کسی بازوی مرا برهنه نسازد.

راستی چرا؟! باید انگیزه این انتقام را در بین خطبه‌های فاطمه علیها السلام در مسجد مدینه جستجو کنید که همه نقشه‌های آن‌ها را در هم ریخت^{۲۴}.

تا ما غم فاطمه علیها السلام را نشناسیم، فاطمی نیستیم. ممکن است برای زن مظلومه‌ای گریه کنیم، ولی با فاطمه علیها السلام هم غم شدن قصه دیگری است. تا غم فاطمه علیها السلام را نشناسیم، در عالم فاطمه علیها السلام وارد نشده‌ایم. و تا در عالم فاطمه علیها السلام وارد نشویم، از آن نوری که تمام وجود مبارک فاطمه زهرا علیها السلام را در بر گرفته است استفاده نخواهیم کرد. فاطمه زهرا علیها السلام مقامی است که برای نزدیک شدن به آن مقام باید با او هم‌نوا شد، و هم‌نوايي با فاطمه زهرا علیها السلام شناخت غم فاطمه علیها السلام است.

غم فاطمه علیها السلام، غم از دست دادن فدک نیست؛ این بانوی بزرگ، بزرگ‌تر از آن است که فدک از دست او برود و او ناله و جزع سر بدهد. غم فاطمه علیها السلام غم از دست دادن حکومت شوی و فرزندانش هم نیست؛ کسانی که تمام عالم برایشان به اندازه بال مگسی ارزش ندارد، حکومت و امثال حکومت چیزی نیست که غم و جزع و فزع بیاورد. غم فاطمه علیها السلام غم از دست دادن پیامبر صلی الله علیه و آله هم نیست؛ م بزرگ‌تر از پیامبر صلی الله علیه و آله، کسی نبود که فاطمه علیها السلام با از دست دادن آن غمناک شود؛ غم بزرگی است غم از دست دادن پیامبر صلی الله علیه و آله! ولی غم فاطمه علیها السلام غم از دست دادن پیامبر صلی الله علیه و آله هم نیست با آن همه بزرگی! ریشه غم فاطمه علیها السلام در تفاوت بین «حکومت دینداران» با «حکومت دین» است، و چقدر دقت بزرگی است دقت فاطمه!

^{۲۴} - رجوع کنید به شرح خطبه آن حضرت تحت عنوان «بصیرت فاطمه زهرا علیها السلام».

و اگر فاطمه علیها السلام نبود، شاید شیعه نمی توانست تشخیص دهد که چه فرقی است بین «حکومت مسلمین» با «حکومت اسلام».

«والسلام علیکم ورحمة الله و بركاته»